

تأثیر متواری بودن متهم اصلی در رسیدگی به اتهام معاون جرم؛ در پرتو نقد و بررسی یک حکم

ابوالفضل یوسفی*

طاهره دهقانی**

مشخصات رأی بدوی

شماره دادنامه: ۹۳۰۰۳۶۱

تاریخ صدور: ۹۳/۵/۲۸

مرجع رسیدگی کننده: شعبه ۱۱۶۷ دادگاه عمومی جزایی تهران

مشخصات رأی تجدیدنظر

شماره دادنامه: ۹۳۰۹۹۷۰۲۲۰۴۰۱۰۶۲

مرجع رسیدگی کننده: شعبه ۴ دادگاه تجدیدنظر استان تهران

اتهام: معاونت در تحریق عمدی

الف. وقایع پرونده

به موجب کیفرخواست تقدیم شده به شعبه ۱۱۶۷ دادگاه عمومی جزایی تهران، فردی متهم به معاونت در تحریق عمدی (آتش سوزی عمدی) شده است. دادگاه بدوی مستند به قرائن موجود در پرونده استدلال کرده است با توجه به «انکار بلاوجه متهم و عدم دفاع مؤثر و نیز قبول پرداخت خسارت به شاکی با اختلاف در ارقام پرداختی، قرینه بر اصل دخالت صرف نظر از نوع آن اعم از مباشرت یا معاونت دارد»

* دکتری حقوق کیفری و جرم‌شناسی، پژوهشگر پژوهشگاه قوه قضاییه



لذا با انطباق عمل مجرمانه با ماده ۶۷۵ قانون مجازات اسلامی ۱۳۷۵ و با رعایت مواد ۱۲۶ و ۱۲۷ قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ با لحاظ دو درجه پایین‌تر از اصل مجازات، نامبرده را به تحمل شش ماه حبس محکوم کرده است.

شعبه ۴ دادگاه تجدیدنظر تهران در مقام رسیدگی به تجدیدنظرخواهی متهم، درخصوص تأثیر متواری بودن متهم اصلی در رسیدگی به اتهام معاون جرم حکم صادر است که «تا زمان حضور متهم اصلی و رسیدگی به اتهام وی، احراز وحدت قصد و اقتران زمانی بین عمل مباشر و معاون جرم را نمی‌توان محرز دانست».

متن رأی بدوی

«درخصوص اتهام آقای م. دایر به معاونت در تحریق عمدی (آتش‌سوزی عمدی) موضوع شکایت آقای ح. با وکالت آقای ...؛ دادگاه نظر به محتویات پرونده، شکایت شاکی، تحقیقات معموله، گزارش مرجع انتظامی، شهادت شهود که متعاقب درخواست سرپرست دادسرای ناحیه ۱۰ تهران در راستای کشف دلیل جدید تقاضای تجویز رسیدگی نموده است و کیفرخواست صادره از طرف دادسرای ناحیه ۱۰ تهران و انکار بلاوجه متهم و عدم دفاع مؤثر و نیز قبول پرداخت خسارت به شاکی با اختلاف در ارقام پرداختی، قرینه بر اصل دخالت صرف‌نظر از نوع آن اعم از مباشرت یا معاونت دارد و دادسرا هم به اقل مراتب (معاونت) اکتفا نموده است و با رد دفاعیات متهم به لحاظ گذشت زمان که نافی عملیات مجرمانه نیست و با انطباق عمل مجرمانه نامبرده با ماده ۶۷۵ قانون مجازات اسلامی ۱۳۷۵ و با رعایت مواد ۱۲۶ و ۱۲۷ قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ با لحاظ دو درجه پایین‌تر از اصل مجازات ارتکاب، نامبرده را به تحمل شش ماه حبس محکوم می‌نماید. رأی صادره، حضوری است. ظرف بیست روز قابل رسیدگی تجدیدنظرخواهی در مرجع محترم تجدیدنظر استان تهران می‌باشد.»

متن رأی تجدیدنظر

«درخصوص اعتراض و تجدیدنظرخواهی آقای م. با وکالت آقایان ... و ... نسبت به دادنامه شماره ۹۳۰۰۰۳۶۱ مورخ ۹۳/۰۵/۲۸ صادره از سوی شعبه ۱۱۶۷ دادگاه عمومی جزایی تهران که به‌موجب مفاد آن، تجدیدنظرخواه به اتهام معاونت در تحریق عمدی به تحمل شش ماه حبس تعزیری، محکوم و پس از ابلاغ و در فرجه مورد تجدیدنظرخواهی، واقع و پس از ارجاع و بررسی و از آنجا که در رأی به صورت کلی قید معاونت صورت گرفته و دادرس محترم دادگاه بدوی می‌بایست در رأی خود به‌صراحت

معلوم می‌کردند منظورش از معاونت، کدام شق از شقوق مختلف معاونت است و دلیل اثباتی بر علیه متهم کدام است که مراتب به دادگاه بدوی تذکر داده شده است ولی پاسخ صحیح و قانونی دریافت نشده است و معلوم نشده است که متهم تجدیدنظرخواه اقدام به ترغیب، تهدید، تطمیع یا تحریک نموده است یا اینکه وسیله ارتکاب بزه را تهیه کرده است یا وقوع جرم را تسهیل نموده است و دادرسی محترم دادگاه بدوی در توضیحات اعلامی بیان نموده که براساس شهادت و اظهارات شهود و به شرح صفحه ۳۲۸ پرونده که مربوط به اظهارات متهم است معاونت وی از نوع تحریک و ترغیب بوده است و در ادامه اعلام کرده است که تجدیدنظرخواه م. اقدام به تهیه مواد منفجره نموده درحالی که هیچ‌گونه دلیل و بینه‌ای که این امر را ثابت نماید وجود ندارد و از آنجا که مباشر در جرم به نام آقای م. هم متواری بوده و به صورت غیابی محکوم شده است و تا زمان حضور وی و رسیدگی به اتهام وی، احراز وحدت قصد و اقتران زمانی بین عمل مباشر و معاون را نمی‌توان محرز دانست. علی‌هذا و من حیث المجموع، وقوع بزه معنونه از ناحیه متهم تجدیدنظرخواه برای این دادگاه محرز و ثابت نشده و با در نظر گرفتن اصاله‌البرائنه و اصل ۳۷ قانون اساسی و بند الف ماده ۱۷۷ و بند ب ماده ۲۵۷ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری با وارد دانستن تجدیدنظرخواهی و با اعلام نقض دادنامه تجدیدنظرخواسته، رأی بر براءت وی از اتهام معنونه را صادر و اعلام می‌دارد. رأی صادره، قطعی است.»

ب. نقد و بررسی

۱. اختلاف مبانی آراء بدوی و تجدیدنظر

دادگاه تجدیدنظر از دو منظر به رأی دادگاه بدوی ایراد گرفته است: یکی اینکه دادگاه بدوی، رفتار انتسابی به معاون جرم را تهیه مواد منفجره جهت ایجاد حریق عمدی، اعلام و آن را مصداق تحریک و ترغیب دانسته که طریق اثبات آن، شهادت شهود بوده است؛ دادگاه تجدیدنظر معتقد است ادله کافی برای انتساب رفتار تهیه مواد منفجره به معاون جرم، وجود ندارد و از طرف دیگر تهیه مواد منفجره نمی‌تواند مصداق تحریک و ترغیب باشد؛ دو دیگر آن که دادگاه تجدیدنظر در اصل این قضیه که با فرض متواری بودن متهم اصلی چگونه می‌توان وحدت قصد و اقتران زمانی میان عمل معاون و مباشر جرم را محرز دانست، با دادگاه بدوی اختلاف نظر دارد. توجه نوشتار حاضر معطوف به اختلاف نظر مذکور است.

۲. نقد و بررسی مبانی استدلال دادگاه تجدیدنظر

همان‌گونه که بیان شد، دادگاه تجدیدنظر بر این عقیده است که در فرض متواری بودن و عدم دسترسی به متهم اصلی نمی‌توان با کیفرخواست و نیز محاکمه غیابی، وحدت قصد و اقتران زمانی بین عمل معاون و مباشر جرم را محرز دانست. متأسفانه دادگاه تجدیدنظر درباره استدلال مزبور توضیح روشنی ارائه نکرده و صرفاً مرقوم داشته است: «تا زمان حضور وی (متهم اصلی) و رسیدگی به اتهام وی، احراز وحدت قصد و اقتران زمانی بین عمل مباشر و معاون را نمی‌توان محرز دانست». استدلال دادگاه تجدیدنظر را از دو دیدگاه می‌توان بررسی نمود. اگرچه معتقدیم بهترین مرجع تشریح استدلال مذکور، قضات صادرکننده حکم هستند:

دیدگاه نخست، عدم کفایت ادله:

منظور از عدم کفایت ادله آن است که دادگاه تجدیدنظر با وجود غیبت متهم اصلی و عدم تحقیق از وی، به چگونگی حصول علم نوعی نزد قاضی ایراد گرفته، زیرا عدم حضور متهم اصلی را موجب عدم احراز عناصر تشکیل‌دهنده معاونت در جرم اعلام کرده است. از این رو، توجه به مطالب ذیل ضروری است:

اولاً، وحدت قصد بین معاون و مباشر، به معنای آگاهی معاون و مباشر از قصد یکدیگر نیست، بلکه مراد این است که معاون با اطلاع از حالت روحی مباشر و به‌منظور قرار دادن مباشر در مسیر ارتکاب جرم، وی را با رفتارهای ذکرشده در قانون، در مسیر نهایی ارتکاب جرم قرار دهد. به عبارت دیگر، معاون باید آگاهانه و عالمانه و به قصد اینکه مباشر مرتکب جرم شود، معاونت کند. (این موضوع که آیا ضرورت دارد جرم مورد نظر معاون و جرم ارتكابی توسط مباشر انطباق داشته باشند یا نه، مبحثی است خارج از مقوله حاضر).

ثانیاً، در بحث وحدت قصد بین معاون و مباشر، باید بررسی شود که: آیا رفتار معاون جرم در وقوع جرم ارتكابی توسط مباشر تأثیر مستقیم داشته است یا خیر؟

ثالثاً، چالش اصلی آن است که در مقام رسیدگی قضایی به اتهام متهم آیا جهت احراز رکن روانی معاونت در جرم (وحدت قصد) و مؤثر بودن یا نبودن رفتار معاون در تحقق جرم ارتكابی توسط مباشر، حضور متهم اصلی و تحقیق از وی ضروری است یا نه. در صورت مثبت بودن پاسخ، نتیجه آن می‌شود که بپذیریم اظهارات متهم اصلی می‌تواند مستند محکومیت متهم به معاونت در جرم قرارگیرد؛ درحالی‌که چنین تجویزی در هیچ قانونی ذکر نشده است. در صورت پذیرش این فرض، ایرادات دیگری نیز مطرح می‌شود که عبارتند از: (۱) جنبه طریقییت داشتن اقرار متهم در امور کیفری؛ در این صورت چگونه می‌توان بر آن بود که اظهارات فرد متهم به مباشرت در جرم علیه فردی دیگر (معاون جرم)، بر مبنای حجیت استوار است و یا چنان اعتبار دارد که در صورت غیبت وی نمی‌توان حکم به محکومیت معاون داد؟ (۲) موضع متهم اصلی در فرآیند دادرسی: اگر متهم اصلی در فرآیند مزبور حضور یابد بی‌آنکه اظهاراتی علیه فرد متهم به معاونت بیان کند تکلیف چیست؟ آیا اقتران زمانی بین عمل معاون و مباشر جرم نیز باید توسط متهم اصلی گواهی شود تا متهم به معاونت قابل تعقیب و مجازات باشد؟ بدیهی است که نمی‌توان نقش اظهارات متهم اصلی را در فهم نحوه وقوع جرم انکار کرد، اما منوط کردن تصمیم قضایی به اظهارات متهم اصلی، گمراه‌کننده و آشکارا نادرست است. بنابراین، این دیدگاه نمی‌تواند مبنای اظهارنظر دادگاه تجدیدنظر بوده باشد.

دیدگاه دوم، عاریه‌ای بودن معاونت در جرم با تأکید بر ماهیت حکم غیابی:

حق دفاع متهم، از اصول بنیادین حقوق کیفری است و در اسناد بین‌المللی نیز اصلی غیرقابل تخطی از طرف دولت‌ها اعلام شده است. بدون شک، حق دفاع متهم از چنان اعتباری برخوردار است که عدم رعایت آن، موجب بی‌اعتباری رسیدگی قضایی و حکم صادره می‌گردد. یکی از چالش‌های رسیدگی قضایی، تعارض حق دفاع متهم با لزوم تعیین تکلیف دعاوی است. آن‌چه در «حدود»

مؤکد شده، ممنوعیت محاکمه غیابی است جز در موارد صدور رأی برائت متهم. متأسفانه در «تعزیرات» صدور حکم غیابی (عدم حضور متهم و عدم دفاع از خود) تجویز شده است. ممکن است در توجیه این تجویز گفته شود کسی که در محکمه حضور نمی‌یابد، مشمول اعراض از حق و قاعده «اقدام» است. به نظر نگارنده، بنیادین بودن حق دفاع متهم، فراتر از چنین استدلالی است. بنابراین، محکوم‌علیه غیابی، حق وخواهی دارد و در صورت وخواهی، حکم غیابی بلااثر می‌گردد و مجدداً باید رسیدگی با کلیه تشریفات قانونی، صورت گرفته و حکم حضوری صادر شود. با توجه به بنیادین بودن حق دفاع و اثر قهری وخواهی، پرسش‌های ذیل به ذهن متبادر می‌گردد: ماهیت حکم غیابی چیست؟ آیا حکم کیفری به معنای مصطلح یا شیوه‌ای، برای مختومه کردن موقت پرونده است؟ اگر حکم غیابی، حکم کیفری مصطلح باشد چرا مشمول قاعده «فراغ» دادرس نمی‌شود و از طرف دیگر، وخواهی نیز در طرق فوق‌العاده رسیدگی جایگاهی ندارد. اگر حکم غیابی شیوه‌ای برای مختومه کردن موقت پرونده است، چرا به جای مختومه کردن موقت پرونده در دادسرا (حداقل از حیث جنبه عمومی جرم)، قانوناً مجوز صدور کیفرخواست غیابی، رسیدگی غیابی در دادگاه بدوی و حتی تجدیدنظر داده شده است (توضیح آنکه با ثبت درخواست وخواهی محکوم‌علیه غیابی با رعایت شرایط قانونی، حکم صادره بلااثر می‌گردد و محاکمه باید با تشریفات کامل برگزار و حکم صادر شود که این شیوه موجب تحمیل هزینه‌های گزاف به دستگاه قضایی و بیت‌المال است). با توجه به مطالب گفته‌شده، به نظر می‌رسد منظور دادگاه تجدیدنظر از استدلال مذکور آن است که معاونت در جرم، ماهیتاً استعاره‌ای است و حکم غیابی نیز با فقد اثر حکم کیفری مصطلح روبه‌روست. بنابراین، نمی‌توان با محکومیت غیابی متهم اصلی، معاون جرم را محکوم به تحمل مجازات کرد، زیرا مستنبط از اصل عاریه‌ای بودن معاونت، محکومیت و مجازات معاون جرم، مستلزم محکومیت قطعی مباشر جرم است؛ درحالی‌که محکومیت غیابی مباشر جرم، فاقد چنین اثری می‌باشد.

در پایان باید اذعان نمود که عقیده دادگاه تجدیدنظر مبنی بر صدور رأی برائت متهم به معاونت در جرم در فرضی که متهم اصلی با حکم غیابی محکوم شده، منطبق با موازین قانونی است.